

یادداشت ۲۴

گزارش بیست و چهارمین جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم
امیرجوهری لنگرودی

amir_772@hotmail.com



توضیح ضرور:

طی هفته نهم در بیست و چهارمین جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد روز دوشنبه دوازدهم (۱۲) مهر برابر چهارم (۴) اکتبر به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

در این روز خانم سارا روزدار، خواهر عادل روزدار، زندانی سیاسی اعدام شده در کشتار تابستان ۶۷ در زندان گوهر دشت با حضور در دادگاه و آقای حسن گلزاری از طریق ویدئو از کانادا به عنوان شاهد و شاکی در دادگاه روز دوشنبه چهارم اکتبر بعنوان چهاردهمین و پانزدهمین شاکی و شاهد بعد از آقایان:

- ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمرودی ۴- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی ۸- مهدی اسحاقی ۹- علی اکبر بندلی (اکبر بند علی) - ۱۰ مسعود اشرف سمنانی ۱۱- سولماز علیزاده - ۱۲- احمد ابراهیمی ۱۳- فریدون نجفی آریا در این دادگاه شهادت داده‌اند.

بر آن شدم که در این یادداشت اظهارات **خانم سارا روزدار** را در یک یادداشت جا دهم و اظهارات آقای حسن گزاری را که طی دوجلسه برگزار شد بهم سنجاق کنم و طی یک یادداشت مستقل انتشار دهم .

فرازهایی از اظهارات سارا روزدارشاکي و از خانواده های خاوران دردادگاه حمید نوری!

***- دادستان: خوب حالا آنجایی که برادرت است، آیا آرامگاهی دارد؟**

سارا: نه ... همانطوری که گفتم: ماهیچ وقت جسد برادرم را تحویل نگرفتیم و نمی دانیم کجاست بلکه تنها حدسیاتی زده میشه که آنهایی که گرایش به گروههای چپ داشتند، درجایی به اسم خاوران، درگورهای جمعی، مخفیانه دفن شدند. این را باید اضافه کنم که شاهدانی دفن صحنه های دستجمعی این عزیزان را باچشم های خود دیدند و حتی قسمت های از اعضاء بدن عزیزانی که در آنجا دفن شده بودند، برخی خانواده هادر همان بحبوحه دیده بودند و این خود گواهی ایست بر اینکه گورهای دستجمعی وجود دارد... اضافه کنم: مادران و پدران که وقتی از وجود گورهای جمعی در خاوران مطلع شدند، به آنجا میرفتند و با دست های خود زمین را می شکافتند و اعضاء بدن انسان را آنجا مشاهده کرده بودند .

***- سارا روزدار دردادگاه گفت:** که برادرش دندانپزشکی خوانده بود و در زندان های کمیته مشترک، اوین، قزل حصار و گوهر دشت زندانی بوده و چون به زندانیان دیگر در زمینه دندانپزشکی کمک می کرد در زندان شناخته شده بود .

***- سارا روزدار می گوید:** نامه های برادرش "**عادل**" توسط مسئولان زندان سانسور شده بود. او از آخرین نامه "**عادل روزدار**" در خرداد ۱۳۶۷ گفت: «در نامه آخر اشاره کرده که فشارها بر او و دیگر زندانیان افزایش پیدا کرده اما او و بقیه زندانیان اطلاع نداشته اند چه اتفاقی در جریان است. عادل نوشته بود اشک چشم جاریست ولی ما به شرافت و انسانیت وفادار مانده ایم.»

***- سارا روزدار** درباره آخرین ملاقات خانواده اش با عادل روزدار توضیح داد: پدرش و یکی از برادرانش با عادل ملاقات کرده اند: «پدرم ارتباطاتی داشت و به او گفته بودند اگر عادل انزجار نامه بنویسد و همکاری کند، آزاد می شود. به عادل

این را مستقیم نگفته بودند. پدرم در آخرین دیدار همین را به عادل گفته بود که نامه را بنویس اما عادل گفته بود که کاری نکرده و نامه نمی‌نویسد.» در ادامه می‌آید:

روز ۱۵ آذرماه از زندان اوین با برادر عادل روزدار تماس می‌گیرند و روز ۱۶ آذر ساکی از او را تحویل پدرش می‌دهند: «به پدرم چشم‌بند می‌زنند و در اتاقی می‌نشانند. یک نفر از روی یک کاغذ اتهامات برادرم را می‌خواند. پدرم که به شدت نگران بود می‌گوید که به من بگویید پسرم زنده است. بعد از تمام شدن خواندن آن کاغذ به پدرم می‌گویند که عادل اعدام شده است. پدرم را می‌ترسانند و تهدید می‌کنند که اجازه برگزار کردن هیچ مراسمی برای سوگواری ندارد. بعد هم ساکی از عادل را تحویلش می‌دهند. پدرم می‌پرسد پیکر پسرم کجاست؟ می‌گویند جسدی در کار نیست. گواهی فوت هم به پدرم نمی‌دهند.»

***- سارا روزدار، پیشتر از برادرش عادل و در معرفی او به مهدی اصلانی گفته بود:**
«از دهه پنجاه "عادل" همیشه در جست‌وجوی عدالت بود. شخصیتی دانا، دل‌سوز، مهربان، متین و کم‌ادعا داشت. به منزلت انسان بهای لازم را می‌داد و بر همین اساس با کوچک‌تر از خود، برخوردی محترم و برابر داشت؛ از جمله با من که کوچک‌ترین فرزند خانواده بودم. هم او بود که در طول رشد من در میان خانواده، بزرگ‌ترین تاثیر معنوی را بر من داشت و گذاشت. سال ۱۳۵۳ وارد رشته‌ی دندان‌پزشکی شد و کم‌کم به ایده‌های چپ‌گرایانه گرایش پیدا کرد. سال ۵۶ با انتخاب حزب توده‌ی ایران وارد شاخه‌ی داخلی این حزب در ایران یعنی سازمان نوید شده و در آن به فعالیت پرداخت.» سارا در فراز دیگری از زندگی عادل در زندان این‌گونه ادامه می‌دهد: «بر مبنای شهادت دوستان و هم‌بندان عادل، برادر نازنین‌ام را در تاریخ ۵ شهریور، یعنی روز آغاز چپ‌کشی از بند ۷ زندان گوهردشت به نزد هیئت مرگ می‌برند و همان روز او را به قتل می‌رسانند. این‌که از عادل چه پرسیده‌اند و او چه گفته است، بر هیچ‌کس دانسته نیست. پس از مدت‌ها بی‌خبری در آذرماه ۶۷ با برادر بزرگ‌ترم تماس می‌گیرند که فلان روز برای کسب تکلیف به اوین مراجعه کنید. آن روز شماری دیگر از خانواده‌ها برای کسب خبر تجمع کرده بودند. پس از مدت‌ها انتظار پدر را صدای زنند. «جرایم» عادل را برایش می‌خوانند. پدرم با در دوالتماس می‌پرسد: «پسرم زنده است؟ به من

بگویید که او زنده است.» و پاسخ آن است که اوضاع انقلاب بود و اعدام شد. سپس ساکی رابه دست‌اش می‌دهند و تهدید به این‌که حق برگزاری مراسم ندارید. دفنگاهش خاوران است. بی‌آن‌که بدانیم در کدامین گوشه و گور جمعی پنهان‌اش کرده‌اند.

(مهدی اصلانی، آوازنگاه از دریچه‌ی تاریخ، روایت ساراروزدار، پروازی سر بلند در شبگیر، ص ۳۳۸ و ۳۴۱)

در پروسه اظهارات ساراروزدار، بعد از رسمیت دادگاه و توضیحات قاضی، وکیل مشاور ایشان به معرفی شاکی و شاهد خود ساراروزدار پرداخت؛ سپس دادستان پرسش‌های خود را طرح کرد و پاسخ گرفت و جالبه اینکه وکلای مدافع حمید نوری که تا به امروز دنبال اظهارات شاکی و شاهد بین آنچه در بازجویی پلیس گفتند و اظهارات، او در دادگاه، دنبال بیان تناقض می‌گشتند تا شاکی و شاهد دادگاه را خسته نمایند. امروز اعلام داشتند: که پرسشی از سارا روزدار ندارند!

فضای عمومی اظهارات شاکی و از خانواده‌های خاوران، خانم سارا روزدار!

جلسه روز دوشنبه چهارم (۴) اکتبر با کمی تاخیر در صبح و عصر برگزار شد!

در ابتدای کارتوماس ساندر، قاضی دادگاه، به دلیل تاخیر و گیر کردن در ترافیک از همه معذرت خواست و گفت: کاری نمیشود کرد، روز دوشنبه روز کاری و شلوغ است. به خانم روزدار و ورودش به سالن ۳۷ خوش آمد می‌گوییم. پروسه پیشرفت دادگاه را به روال حضور همه شاکیان و شاهدان برای سارا توضیح داد از جمله: آقای **یوران یالمارشون** وکیل شما هستند. دادستان‌ها را در دست راست خودتان دارید و عملاً این دادستان‌ها هستند که خواستار این شدند تا از شما بازپرسی گرفته شود. این شهادت در باره بردار تان است که بگویید هوادار کی بوده و سرگذشتش در گوهر دشت به چه شکل سپری شده است. همه این موارد در تم بازپرسی‌ها گفته شدند. شاید سایر وکلای هم از شما سئوالاتی داشته باشند و یک وکیل شخصی هم اینجا دارید که احتمالش است که از جانب ایشان هم از شما سئوالاتی پرسیده بشه و نکته دیگر اینکه وکلای مدافع نوری که در سمت چپ شما نشسته‌اند، اینها نیز سئوالاتی از شما داشته باشند. من اینگونه فکر کردم: همه‌آنها

که می خواهند از شما پرسشی را طرح کنند، در آغاز کار خودشان را به شما معرفی نمایند. قبل از اینکه آغاز کنید سئوالی و چیزی ندارید؟
خانم سارا: بله صحبتی داشتم!

صحبتی که از جایگاه خواهر یکی از قربانیان قتل عام تابستان ۶۷...
وقتی ترجمه شد؛ قاضی دادگاه به میان حرفش پرید و گفت: اینها را شروع نمی کنیم. اینجا یک قوانین و روند معینی داره... چیزهایی که می خواهید بگویید؛
آنگاه که از شما می پرسند. پاسخ می دهید.
قاضی افزود: باید قبول کنید که اینجا سالن یک دادگاه است و ببینیم که آقای
یالمارشون در آغاز کار، حرفی برای زدن دارند.
یوران یالمارشون؛ وکیل مشاور سارا: بله من دوست دارم، مطالبی را در آغاز کار
بگویم.

یالمارشون می گوید: سارا روزدار خواهر عادل روزدار، در سیزدهم (۱۳) فروردین
۱۳۳۵ یعنی برابر ۱۵ آوریل ۱۹۵۶، ایشان دنیا می آید. عادل و هفت (۷)، برادر و
خواهرش در تهران بزرگ شدند. امروز مادر و پدرشان در قید حیات نیستند
و شش (۶) تا از خواهر و برادرها هستند. عادل الان در پیوست (C) شماره یک
است. عادل چپ بود و با حزب توده کار می کرد. عادل را در تابستان ۶۷، هنگام
اعدام های دسته جمعی در زندان گوهر دشت اعدام اش کردند. عادل را به خاطر
هواداری از چپ در سال ۱۹۸۳ دستگیرش کردند و ایشان محکوم به شش (۶)
سال زندان شدند. سارا و دو برادر بزرگتر ایشان، برای ملاقاتش به زندان گوهر
دشت می رفتند. آخرین بار در ۲ یونی ۱۹۸۸، سارا برای ملاقاتش به زندان نرفته
بود. در واقع ایشان در سال ۱۹۸۴ از ایران خارج شدند و در سال ۱۹۸۶ به سوئد
آمدند که هنوز هم کماکان در اینجا زندگی می کنند. جالب است که بگوییم که ایشان
همزمان با "حیدر نیکو" در زندان بودند. آقای "حیدر نیکو" در پیوست C شماره ۹۴
هستند. من (یالمارشون) همزمان وکیل خواهر "حیدر نیکو"، سارا خانم نیز هستم.
قراره اظهارات ایشان هم در تاریخ ۲۹ اکتبر، شنیده شود.

احتمالاً عادل و حیدر در یک روز ۲۸ اگوست ۱۹۸۸ در زندان گوهر دشت اعدام شدند.
عادل در حین اعدام ۳۲ سال و سارا ۲۶ سال داشت. همزمان باید اضافه کنم که عادل
مجرب بود و بچه ای هم نداشت. خانم سارا، یک بخش با شاهد "مهدی اصلانی پور
تبریزی پور" ارتباط داشتند. که اظهارات ایشان را در ۲۲ ژانویه ۲۰۲۲ در دادگاه

خواهیم شنید. ارتباط مهدی با عادل در زندان گوهردشت برقرار می شود. چند ماه پیش که از خانم سارا در اداره پلس بازپرسی شد. جدا از این سارا با یک شاهد دیگر به نام "**امیر هوشنگ اطمینی**" در ارتباط قرار می گیرد که قراره ایشان هم در تاریخ ۲۴ ژانویه ۲۰۲۲ در دادگاه داشته باشیم. آقای "امیر" نیز در ارتباط با عادل اطلاعاتی دارند. عادل در زندان چهره معروفی بود به این دلیل که تحصیلات دندانپزشکی اش را تمام کرده بود. به همین دلیل در زندان به خیلی ها بعنوان دندانپزشک توجه و کمک می کرده است. در این فاصله زمانی زندان عادل چندین نامه برای خانواده می نویسد. خانم سارا چند نامه را به اداره پلیس داده که اینها از سری مستندات ۴۴ شماره گذاری شده و حتی در ضمیمه پروتکل CF در صفحه ۳۲ به بعد وجود دارد.

پدر سارا خانم را در اوائل دسامبر ۱۹۸۸ به زندان اوین می خواهند. در آنجا خانواده مطلع می گردند که عادل در ۱۹۸۸ اعدام شدند. همانگونه که همکار من "**بنت رسلبری**" قبلا توضیح دادند، علائم روحی که در ایشان وجود دارد، نخواهم داشت ولی به شکل کوتاه چیزی در این باره خواهم پرسید. بعد از این اظهارات وکیل مشاور....

قاضی دادگاه، بیان داشت شهادت در رابطه با برادر شماست. لطفا فقط به پرسش هایی که از شما می شود؛ جواب بدهید. کل شهادت شما ضبط و فیلم برداری می شود. سلام سارا من اسمم "**کریستینا لیندهوف کارلیسون**" یکی از دادستان های این پرونده هستم. همانگونه که گفتیم، قراره که درباره برادرت عادل بازجویی بشوی! همزمان با این بازجویی، تو این عکس را برای ما فرستادی! آیا این بردارت عادل است؟

سارا: بله. درسته!

دادستان: می دانی از لحاظ زمانی این عکس، کی گرفته شده است؟

سارا: این آخرین عکسی است که برداشته شده، باید حدود یکی تا دو سال قبل از دستگیری اش باشد!

دادستان: خوب، برادرت کس دستگیر شد؟

سارا: برادرم تیرماه ۱۳۶۲ دستگیر شد.

دادستان: می دانی دلیل دستگیری اش چپ بود؟

سارا : بله برادر من از اعضای حزب توده ایران بود. رژیم جمهوری اسلامی از آخرین احزاب دراپوزیسیون بود، که رژیم اسلامی خواست که این حزب را هم از میدان بدر بکند!

دادستان: وکیل مشاور شما عنوان کرد که برادرت محکوم شد. میدانی به او چند سال زندان دادند؟

سارا : بله. برادر من به شش (۶) سال زندان گرفت!

دادستان: آنگاه که برادرت دستگیر شد و حکم گرفت، در هر دو مرحله تو در ایران بودی؟

سارا : بله!

دادستان: ولی هرگز به ملاقاتش نرفتی؟

سارا: برای اینکه من و همسر من از اعضای همین حزب بودیم و همزمان با موج آن دستگیری ها تا قبل از اینکه ایران را ترک بکنیم، امکان ملاقات با او را نداشتیم! دادستان : وکیل مشاور شما عنوان داشت، که برادر شما، درس داندن پزشکی می خوانده است، درسته؟

سارا : بله!

دادستان: آیامی دانی مدت زمانی که عادل در زندان بود، در کدام زندان ها مستقر بود؟

سارا: برپایه اظهارات برادر بزرگترم، عادل را که دستگیری کنند، مدتی در " کمیته مشترک" بوده، این را برپایه اظهارات دیگر اعضای حزب توده- که از دوستان عادل- هم بودند، نیز عنوان کردند. چرا که آنها هم همین پروسه را طی کردند! خانواده ما چند ماهی هیچ خبری از او نداشتند تا اینکه به برادر بزرگترم تلفن میزنند که پدر من به خیابان فلسطین در مکانی که شبیه یک خانه مسکونی بود، باید تنها خودش برای ملاقات عادل مراجعه کند! در آن مکان پدر من یک ملاقات چند دقیقه ای با برادر من داشت و گواه این بود که برادر من خیلی لاغر شده و معلوم بود که صدمه دیده است.

دادستان: ببینم اینجایی که می گویی که پدرت برای ملاقات برادرت رفته، همان "کمیته مشترک" است؟

سارا: من نمی توانم که این را تأیید بکنم. ولی جایی و آدرسی در خیابان فلسطین بوده است

دادستان: بهر حال از آنجا اورا به زندان می برند. می دانی به کدام یک از زندان ها اورا بردند؟

سارا: بعد از مدتی به زندان اوین منتقل می کنند. از آن بیعد دو برادر بزرگترم و پدرم تا زمانیکه برادرم عادل زندان اوین بود به دیدنش می رفتند. من که در ایران نبودم ولی این را از برادرم شنیدم، که تعدادی از زندانیان رابه زندان قزل الحصار و جمعی رابه زندان گوهر دشت بردند. و ظاهرا برادرم رامستقیما از اوین به گوهر دشت منتقل شد و بقیه زندان خود را تا مقطع قتل عام تابستان ۶۷ در گوهر دشت گذراند!

دادستان: از کجا می دانید که او تا آخر در گوهر دشت ماند؟

سارا: از قول دو برادر بزرگترم و پدرم تا آخرین روزهای تابستان به دیدنش به گوهر دشت می رفتند!

دادستان: منظورت چی است؟

سارا: عادل از زمانیکه به گوهر دشت منتقل شد هر دو هفته یکبار خانواده برای ملاقات بروند و از پشت شیشه ایستادوبازندانی صحبت کرد!

دادستان: تو از کجای دانیدی که پدر و برادر هایت به ملاقات میرفتند؟

سارا: اطلاع از این وضعیت خیلی طبیعی است. زمانیکه در ایران بودیم از طریق تلفن های کیوسی من یا همسرم با پدرم صحبت کنیم و از حال عادل اطلاع بگیریم. بعد از اینکه به خارج آمدم چندین بار من با پدرم و بستگانم دیدار داشتم و برادر بزرگترم که اینجا زندگی می کند، از زبان آنها شنیدم که بارها با عادل دیدار داشتند. همینطور از زبان برادر و خواهرم این را شنیدم.

دادستان: تا جائیکه متوجه شدم، شما چند تا نامه را تحویل ما دادید و حالا به این نامه ها نگاه می کنیم. شما سه نامه تحویل دادید. این نامه را که الان نگاهش می کنیم خود عادل در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۵ که برابر مه ۱۹۹۶ نوشته است. سارا: درست است.

دادستان: برای چه کسی این نامه را نوشته است؟

سارا: همانگونه که در نامه دیده میشود، نامه به نامه برادر کوچک تر ما که از عادل جوانتر است به نام "کامل روزدار" نام دارد، و اسم او در قسمتی که عادل نوشته، ثبت است! از محتوای نامه هم مشهوده که نامه به "کامل" نوشته شده است. و در زیر نامه عادل در بخش جواب، برادرم کامل که در آلمان زندگی می کرد و درس می

خواند، جوابش را نوشته و فرستاده است. نامه به دفتر زندان می رسید و در زمان ملاقات آنرا به پدرم می دادند. پدرم آنرا برای "کمال" در آلمان پست می کرد و او پاسخ اش را می نوشت و همین طریق پروسه بازگشت جواب به عادل طی می شد!

دادستان: آدرس اش را که نگاه کنیم نوشته شده: کرج، زندان رجایی شهر، که من ادعا می کنم همان گوهر دشت است. درسته؟ نمی دانم می توانی این پرسش را جواب بدهی یا نه، این آدرس آنجا چاپ شده یا شما پُر می کنید می نویسید؟
سارا: همانطوری که مشخص است و این برگه ها از قبل به صورت آماده چاپ شده وجود دارد و دو قسمت دارد. قسمتی که خود زندانی می نویسد و در بخش بازگشت دریافت کننده نامه جوابش را می نویسد. آدرس زندان به صورت چاپی آنجا بود. در درون نامه به خط عادل نوشته شده "بند یک" یعنی در آن زمان در این بند زندگی می کرد. از آنجایی که من با عادل بزرگ شدم، دست خط او را به خوبی می شناسم. هم آنجایی که بندیک اسم و اسم فامیل خود "عادل زوردار" را نوشته است.

دادستان: یک نامه دیگری هم هست که شما تحویل دادید. این نامه دیگر تاریخ ۲۴ ماه بهمن ۶۵ و به تاریخ فوریه ۱۹۸۷ میلادی است، درسته؟ این نامه برای کی است؟

سارا: این نامه راهم عادل نوشته، که بخشی از آنرا - همانطوری که می بینید - توسط مسئولین زندان سانسور شده است. این نامه را عادل به نام برادر بزرگترم "عارف" شروع می کند. و در بخش پائین نامه اسم پدرم و عارف که در ایران زندگی می کرد؛ ثبت شده است. پایان این نامه با اسم من و پسر من تمام میشود و روی من و پسر من را عادل می بوسد!

دادستان: آیا آنجا هم آدرس زندان کرج است؟

سارا: بله ... ولی توضیح ام اینکه نامه به نام پدرم و برادرم کمال نوشته شده ولی نامه برای شوهر من نوشته شده است. در نامه اذعان می دارد که شرایط زندان چگونه است و روی اعتقادات خود پایبند است. او به آینده امیدوار است و حقیقت در پایان پیروز خواهد شد.

دادستان: یک نامه سومی هم به ما تحویل دادید و در تاریخ ۲۱ خرداد ۶۷ برابر ماه جون ۱۹۸۸ است. درست است؟

سارا: بله!

دادستان: این نامه باز خطاب به برادرت "کمال" که در آلمان است، رسیده است. درسته؟

سارا: این نامه هم به همان شکل است که به نام "کمال" در آلمان نوشته و فرستاده ولی محتوی نامه به نام من و همسر من است و در پایان اسم دو فرزندم یاشار و نگار را آورده است.

دادستان: هیچ تاریخی برای پاسخ آن در آنجایی که جواب نوشته، جواب نوشته نشده است؟!

سارا: همانطوری که گفتید: آخرین نامه عادل از زندان است ۲۱ خرداد ۶۷، درست پیش از شروع قتلعام ها در زندان گوهر دشت، همان پروسه راطی کرد، یعنی توسط پدرم به آلمان و بعد توسط برادرم در سوئد به دست ما رسید. همسر من اشتباه کرده، جواب را نوشته و تاریخ نامه را ثبت نکرده است. اضافه کنم؛ هر نامه ای که از عادل میرسد ما یک کپی از آن می گرفتیم. این ها کپی نامه های اصل عادل است!

دادستان: حالا سؤال ام این است، آیا می دانید که پاسخ شما به دست عادل رسید یا نرسید؟

سارا: ما جواب را فرستادیم ولی با توجه به شرایطی که پیش آمد مبتنی بر قطع ملاقات ها، آغاز اعدام ها و ... به نظر می آید که این نامه هیچوقت به دست عادل نرسیده است.

دادستان: وکیل مشاور شما هم گفت: تو ایا از آخرین ملاقات پدر و برادرت با عادل خبر داری؟

سارا: آخرین گفتگویی که با برادرم داشتم؛ او آخرین ملاقات خود با عادل را به اواخر تیر خبر می دهد!

دادستان: بعد از آن آخرین ملاقات چه می شود؟

سارا: طبق معمول پدر و برادرم برای ملاقات طی دو هفته می روند به آنها می گویند: که ملاقاتی در کار نیست. این موضع رفتن آنها به زندان چندین بار تکرار می گردد تا اینکه از طرف زندان به آنها می گویند: الان در زندان کمی شلوغی شده، لازم نیست شما به اینجا مراجعه کنید. ما خودمان شمارا خبردار می سازیم!

دادستان: این خبر را در چه تاریخی به تو منتقل کردند، که پدر و برادرت نتوانستند، عادل را ببینند؟

سارا: در همان تابستان ۶۷ که مادر سوئد زندگی می کردیم. درست ما هم از رادیو های خارجی اخباری می شنیدیم مبنی بر اعدام های مخفیانه در زندان های ایران

...

دادستان: آیا با خانواده ات در ایران در ارتباط بودید؟

سارا: ما با خانواده در تماس بودیم. در التهاب بودیم. نگران وضعیت عادل در زندان بودیم. مادر مجموع ماههای نگران کننده ای را گذرانیدیم! من شخصا نمی خواستم ماجرای اعدام هارا باور کنم. در این فاصله پدرم و خانواده هیچ خبری از عادل نداشتند. تا در نیمه ماه آذر، برادرم بزرگترم گفت باید ۱۵ آذر باشد، در تهران به برادرم در تهران تلفن میشه و می گویند: پدرتان را فردا ۱۶ آذر برای گرفتن خبر به زندان اوین مراجعه کند. پدرم در تاریخ ۱۶ آذر به همراه دو برادرم به زندان اوین می روند ولی به دو برادرم اجازه همراهی با پدرم در ملاقات با عادل را پیدا نمی کنند. در این مورد پدرم برای من تعریف کرده است: به او چشم بند میزنند و به داخل اتاقی میبرند و او را می نشانند و یک نفر از روی کاغذی که دستش بود، شروع به خواندن اتهامات برادرم را برای پدرم می خوانند! پدرم که بغایت نگران بود و نگرانی اش در آنجا تشدید می شود. می گوید: به من بگوئید که پسرم زنده است و پسرم که چیزی نشده است. به پدرم می گوید: که ساکت باشد تا او تمامی نوشته را بخواند. و بعد روبرو پدرم می گوید: پسرمت به خاطر این اتهامات اعدام شده است. تلاش می کنند که پدرم را خیلی بترسانند و تهدیدش میکنند و می گویند که اجازه هیچگونه مراسم سوگواری را هم ندارید. به پدرم ساکی که متعلق به برادرم عادل بود و برخی وسائش در آن بود؛ تحویل وی می دهند. پدرم می گوید: که پیکر پسرم کجاست تا برم آنرا تحویل بگیرم؟ می گوید: تو آنرا تحویل نمی گیری و اجازه هیچ اعتراضی هم نداری و پدرم را با ساکی به دست بیرون می فرستند!

دادستان: وقتی به پدرت خبر می دهند که پسرش یا برادرت اعدام شده است، آیا به او می گویند که کجا اعدام شده است؟

سارا: به هیچ وجه، هیچ اطلاعاتی نمی دهند و حتی هیچ برگه ای که دال بر این جنایت باشد به دست پدرم نمی دهند، حتی جسد برادرم را به او تحویل نمی دهند.

دادستان : ببین شما کی از اعدام برادرتان مطلع می شوید؟
سارا: ما تمام مدت در تماس با خانواده بودیم. همچنین از طریق خانواده های دیگر به رادیو و رسانه های دیگر مثل بی بی سی فارسی در زبیدی کردیم، خبردار شده بودیم که جنایتی به این بزرگی اتفاق افتاد. بعد که پدرم مطلع می شود من به سرعت از طریق خواهر بزرگترم این خبر را می گیرم .

دادستان: خوب حالا آنجایی که برادرت است، آیا آرامگاهی دارد؟
سارا: نه ... همانطوری که گفتیم: ما هیچ وقت جسد برادرم را تحویل نگرفتیم و نمی دانیم کجاست. بلکه تنها حدسیاتی زده میشه که آنهایی که گرایش به گروه های چپ داشتند، در جایی به اسم خاوران، در گورهای جمعی، مخفیانه دفن شدند. این را باید اضافه کنم که شاهدانی دفن صحنه های دستجمعی این عزیزان را با چشم های خود دیدند و حتی قسمت های از اعضاء بدن عزیزانی که در آنجا دفن شده بودند، برخی خانواده هادر همان بحبوحه دیده بودند و این خودگواهی ایست بر اینکه گورهای دستجمعی وجود دارد... اضافه کنم: مادران و پدران که وقتی از وجود گورهای جمعی در خاوران مطلع شدند، به آنجا میرفتند و با دست های خود زمین را می شکافتند و اعضاء بدن انسان را آنجا مشاهده کرده بودند .
دادستان: وکیل مشاور شما گفت: که شما با اشخاصی که بازندان گوهر دشت بودند، در تماس بودید. درسته؟

سارا: بله! من بعد از دستگیری متهم "آقای" حمیدنوری، همه این خاطرات و همه این تلخی ها دیگر باره رو آمد! دوباره تلاش کردم با کسانی که با عادل در یکجا زندان بودند، خاصه در آن مقطع اعدام ها، تماس بگیرم. دوست بسیار عزیزی در آلمان دارم به نام دکتر "بهرام بیگدلی" در آلمان دارم. که از دوستان بسیار نزدیک برادرم عادل در دانشکده دندانپزشکی تهران بود و فعالی که همزمان با قتل عام سال ۶۷ "جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی- کلن" را در شهر کلن آلمان بنیانگذاری می کند و در تمامی این سی و سه (۳۳)، در این زمینه فعال بوده و من با ایشان ارتباط گرفتم.

دادستان: مانمی خواهیم وارد حاشیه بشویم. می خواهیم ببینیم که این آدم چه اطلاعاتی درباره برادرت داشت؟

سارا: من می خواهم تدقیق کرده باشم. چون من کسی را نمی شناختم که با عادل هم بند بوده باشد. بنابراین من با ایشان تماس گرفتم و از طریق ایشان، آقای مهدی اصلانی و دیگر زندانیانی که در گورهدشت بودند را پیدا کردم.

دادستان: ببینید شما می گوئید: که با مهدی اصلانی در ارتباط بودید و وکیل شما می گوید: که با امیراطیابی در ارتباط بودید، تمام این ارتباطی که شما با مهدی اصلانی و امیراطیابی داشتید، بعد از دستگیری حمید نوری بوده است؟

سارا: اری. ارتباطم با مهدی اصلانی و دو هم بند عادل که تقریباً همزمان تماس داشتم و با آقای "امیر هوشنگ اطمیابی"، به تازه گی در یکی و دو سه ماه اخیر ارتباط داشتم.

دادستان: تا جائیکه میدانم شما با خانم "سارا نیکو" هم در تماس بودید، درست است؟

سارا: بله! من سارا را از دوره دبیرستان می شناختم. ارتباط مون برقرار بود وقتی ایشان به نروژ آمدند و من میدانستم که بردارش در حزب توده فعال بود و همزمان با همان قتل عام ها گذشته شدند و اسم ایشان "حیدر مهرگان" بوده، لذا من با سارا نیکو ارتباط گرفتم و پرسیدم: آیاتمایل دارید بعنوان شاکی پرونده حمید نوری شرکت بکنید؟! ایشان هم قبول کردند!

دادستان: نفس اینکه برادرتو "عادل" و برادر نیکو "حیدر" در زندان با هم بودند را کی مطلع شدید؟

سارا: از سال ها پیش "سارا نیکو" برای من تعریف کرده بود. چون زمانی که عادل و حیدر در گورهدشت بودند، او در ایران زندگی می کرد و به ملاقات برادرش در گورهدشت رفته بود و از آنجا که پدرم را در آن ملاقات ها دیده بود، این را از برادرش می پرسه: آیاتو عادل روزدار را می شناسی؟! او هم پاسخ می دهد که خیلی خوب می شناسم و او هم در همین زندان است!

دادستان: من یک تصویر دیگری به شما نشان می دهم، این یک لیستی است که "ایران تریبونال" سرهم کرده است. در صفحه ۱۴۰ در پروتکل 6z، در اینجا یک "عادل" نامی است که با دوتا نوشته شده و روز هم بادو تا اس همراه است. یعنی دوتا لغت است و بعدی دار می آید. آیامی دانید که این برادر شماست یا شخص دیگری است؟

سارا: من متاسفانه در جریان دادگاه "ایران تریبونال"، اصلا فعال نبودم. بنابراین این اطلاعی نیست که از طرف من به "ایران تریبونال" داده شده باشد. بنابراین همانگونه که می بینید اسم وفامیل درست تنظیم نشده است. ولی به نظر می آید که منظور برادرم "عادل روزدار" بوده باشد.

دادستان: تا آنجائیکه به سن شان برمی گردد، جفت آنها ۳۲ سال نوشته شده است. در یکی شان دانشجوی دندانپزشکی گفته شده و در دیگری به دانشگاه (کالج) اشاره شده است.

سارا: همانطور که شما اشاره داشتید، انگار در اینجا ز دو نفر یاد می شود. یکی اش در زندان اوین بوده و آن دیگری معلوم نیست در کجاست؟ بنابراین این اشتباهی است که از جانب "ایران تریبونال" انجام گرفته، ولی اسم "عادل روزدار" در کتابی که حزب توده انتشار داده ثبت شده و در لیست "بنیاد پرومند" هم ثبت شده است! دادستان: سؤال ام اینست که؛ شما هیچ اطلاعاتی از برادران به "ایران تریبونال" ندادید. درست است؟

سارا: کاملا درست و شما درست متوجه شدید!

دادستان: از اینرو به زعم شما این دو اسم می تواند، یکی شان اسم برادران بوده باشد؟

سارا: بله! از آنجائیکه در اولین ردیف اشاره شده که برادرم دانشجوی دندانپزشکی بوده، و در ۳۲ ساله گی هم اعدام شده، بنابراین خیلی شبیه اطلاعاتی اسنت که به برادرم تعلق دارد!

دادستان: ببینید حالا اینکه "عادل" را با دو تا نوشتند و روزدار را تقسیم اش کردند، آیا در مورد آن نظری دارید؟

سارا: کاملا غلط است برای اینکه ما همه خانواده روی آن توافق داشتیم؛ که فامیلی مان انگلیسی باید با (ار، او، یو، دی، ای، آر) و در یک کلمه نوشته شود و عملایک کلمه هم هست و "عادل" هم با (آ، دفا، ال)، نوشته می شود.

وکیل مشاور: پرسش در باره فعالیت سیاسی برادرت است. ببینم می توانیم کمی عمیق تر وارد این مسائل بشویم. من می دانم که فاصله سنی تو و برادرت شش (۶) سال است. یادت می آید که او از چه تاریخی فعالیت سیاسی اش بشکل تقریبی شروع کرد؟

سارا: برادرم وقتی وارد دانشگاه شد. مربوط به سال ۵۴ باید باشد. آنجا با ایده های چپ آشنایی پیدا کرد. تپیی بود که سرزمین اش را دوست داشت و به مردمش عشق می ورزید و آرزوی بهروزی و رفاه مردمش را داشت، روی این ایده آل ها جذب چپ و حزب شد.

وکیل مشاور: این حزبی که برادرت عضو شده بود، آیا یک حزب ممنوع بوده است؟

سارا: بله یک حزب قدیمی و ممنوع از دهه های پیش بود. توجه داشته باشیم که این ایده های چپ، در آن زمان در دنیا، نیروهای زیادی را اشغال می کرد! وکیل مشاور: پرسش هم این است: برادرت به شش (۶) زندان محکوم شد. چه فعالیتی کرده بود که شش سال به او زندان دادند؟

سارا: برای ما که همه عضو یک جریان سیاسی هستیم. این طور نیست که خیلی مشخص از کار هم خبردار باشیم. ولی از حدسیات این بود که برادرم، جزء شاخه مخفی حزب توده بود. این حزب آن شاخه را برای اینکه همه حزب آسیب نبیند، و متلاشی نشه، تشکیلات این چنین هم داشت!

وکیل مشاور: اما سؤال بعدی؛ تو از آخرین دیدار خانواده ات از گوهر دشت تعریف کردی، حالا پرسش این که؛ چه کس یا کسانی آخرین بار "عادل" را دیدند؟ سارا: پدرم یکی از برادرانم که در ایران زندگی می کنند، او را دیدند! وکیل مشاور: آیا پدر و برادرت برایت تعریف کردند که عادل چه شکلی شده بود؟ حالش چگونه بود؟ آیا از اینگونه حرف ها برایت زدند؟

سارا: عادل به مانند همیشه، با روحیه قوی و بالبخندی که همیشه با خود داشت، با آنها روبرومی شد و آن موقع هم روبرو شده بود. پدرم از طریق یک سری ارتباطاتی که داشت، به او گفته بودند که اگر "عادل" انزار از ایده های امضاء بدو تعهد همکاری با جمهوری اسلامی کند، می تواند، آزاد بشود. اینرا همان ارتباطات بابام به او گفته بودند که اگر "عادل" چنین کند، ما هم کمک می کنیم. برای همان پدرم در آخرین دیدارش با برادرم گفته بود که چنین نامه ای بنویس و ما کمک می کنیم تا آزاد بشوی. "عادل" در پاسخ گفته بود: من کاری نکردم که بخواهم از آن پشیمان گردم!

وکیل مشاور: بگذار من کمک کنم. تومی خواهی بگویی که "عادل" امضاء نمی کند!

سارا: دقیقاً! گفته بود که من بیشتر محکومیت ام را انجام دادم و بقیه را هم انجام خواهم داد.

وکیل مشاور: یعنی خودش فکر می کرد بعد از شش سال زندانی که برایش تعیین کردند، آزاد خواهد شد!

سارا: دقیقاً! اگر وکیل اجازه بدهند باید اشاره کنم که در نامه آخر "عادل"، او اشاره کرده که فشارها و اذیت هابه "عادل" ها و دیگر زندانیان سیاسی بیشتر شده است، ولی نه "عادل" و نه بقیه خبر نداشتند که چه اتفاق هولناکی در پیش است.

وکیل مشاور: اتفاقاً همین رامی خواستم بپرسم: که آیا تغییراتی در اوضاع و احوال زندان بود است که تو گفتی؛ که او گفته که فشارها زیاد شده است!

سارا: برادرم "عادل" در نامه نوشته، که فشارها، گاهی وقت ها، به حدی زیاده که آدم احساس می کنه که کمرش داره خم میشه، و اشک پاکه که جاریه، ولی ما همچنان به شرافت و انسانیت وفادار باقی خواهیم ماند!

وکیل مشاور: آیا دقیق یا تقریباً می دانی که برادرت در گوهر دشت کی اعدام شده است؟

سارا: طبق شهادت هم بندان عادل، روز پنج شهریور، روز شروع اعدام های بچه های چپ، من با گوش خودم از هم بندی های "عادل" شنیدم!

وکیل مشاور: از کی ها شنیدی؟

سارا: اسم یکی شان آقای "امیر حسین بهبودی" باید باشد. که در همان بند "عادل" بوده و حتی یک کتاب به نام "یه جنگل ستاره" هم از خاطراتش نوشته است. و شخص دیگری که شاید نخواهد که من اسمش را در اینجا یاد کنم، او شاهد بود که آمدند و اسم "عادل" و چند تن دیگر را از بند شان صدا کردند و آن ها را با چشم بند با خودشان بردند و عادل دیگر به بند باز نمیگردد. حتی کسانی الان در ایران هستند و درباره "عادل" برای من نوشتند، یکی از آنها در "راهروی مرگ" بوده و شاهد خواندن نام "عادل" و تعدادی دیگر بودند که آنها را به صف کردند و به طرف حسینیه بردند!

وکیل مشاور: خوب سارا، حالا در خاتمه، آنگاه که "عادل" در زندان بود، توازن گرانی خودت گفتی و همچنین گفتی؛ وقتی حمید نوری دستگیر شد، این خاطرات تلخ دوباره برایت زنده شد. حالا کوتاه و مختصر و مفید بگو، که این جریانات چه تاثیری روی تو گذاشته است؟

سارا: همه این جریانات باعث شده که تمامی دردها رویباید و من مجبور باشم که کمک پزشکی بگیرم و دارو مصرف می کنم و در ارتباط با روانشناس هستم . دیگر سئوالی ندارم و مرسی .

قاضی از همه پرسید: دیگر سئوالی ندارند و همه اعلان داشتند که سئوالی ندارند . بر پایه ی یادداشت های پیشینم بر آنم:

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه ی ایرانیان خفته در خاوران های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه ی اروپا که نماینده اش در جریان مضحک هی نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی بر تخت قوه ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده اند.

باری کارما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

بیست و چهارمین جلسه دادگاه حمید نوری با جملاتی از بیان تشکر آمیز قاضی دادگاه نوری از خانم سارا روزدار، از خانواده های دادخواه، در روز دوشنبه ۰۴ سپتامبر ۲۰۲۱ برابر ۱۲ مهر با شهادت خانم سارا روزدار خواهر عادل روزدار، از خانواده های دادخواه و در ادامه ساعت دو با حسن گلزاری از زندانیان سیاسی سابق و هوادار پیشین سازمان مجاهدین از کانادا دوشنبه و سه شنبه پی گرفته شد.

تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکهلم :

<https://drive.google.com/drive/folders/1l-DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>